

سید محمد علوی مقدم
استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

مبانی بلاغت عربی و فارسی

چکیده

در این مقال برآنم که در آغاز، از بلاغت عربی به اختصار، سخن بگویم و سپس به تفاوت‌های نهانی کلمات اشاره کنم و گفتار ابن خلدون را در این باره بیان کنم و داستان امام عبدالقاهر جرجانی را که پیش از ابن خلدون در کتاب «دلائل الاعجاز» نوشته است، بازگو کنم و آن‌گاه به مبانی و ریشه‌های بلاغت مدون عربی به پردازم و سپس از اُمّهات کتب بلاغت فارسی یعنی، ۳ کتاب: «ترجمان البلاغه» رادویانی و «حداق السحر»، رشید وطواط و «المعجم فی معاییر اشعار العجم» شمس قیس رازی که به ترتیب در قرن پنجم و ششم و هفتم هجری نوشته شده، بحث کنم.

واژه‌های کلیدی:

مقتضای حال، مقال، مقام، ارسطو، ترجمان البلاغه.

اصولاً گفتار بلیغ آن است که به مقتضای حال باشد و مناسب مقام.

«الْبَلَاغَةُ فِي الْكَلَامِ مُطَابَقَةُ مَا يَمْتَضِيهِ حَالُ الْخَطَابِ...»^(۱)

هدف اصلی و منظور واقعی از رعایت مقتضای حال نه آن است که در گفتار حتماً تشبیه و مجاز و استعاره و کنایه باید باشد، بلکه منظور آن است که بدنییم مقتضای حال در موارد مختلف و موضوعات گوناگون یکسان نتواند بود و مقتضای حال، به زمان و مکان و حالت روحی متکلم و مخاطب، بستگی دارد و مقتضای حال، زمان و مکان و حالات نفسانی عاطفی گوینده و شنونده را در برمی گیرد و گوینده باید مناسبات خود را با شنونده رعایت کند. شناخت مقتضیات احوال، یعنی شناخت حالت مخاطب و بررسی حال مخاطب.

رعایت مقتضیات حال، در واقع میزانی است برای کلام بلیغ و غیربلیغ و نباید پنداشت که سخن به مقتضای حال و مقام گفتن برای همه کس ممکن است، و همه می توانند چنان سخن بگویند - که البته باید گفت در واقع سهل و ممتنع است - یعنی همه می پندارند که آسان است ولی گفتن آن دشوار است و ناممکن؛ زیرا ممکن است سخنی مقتضای حالی باشد ولی همان سخن برای حال و موقعیت دیگر نامناسب باشد.

«وَأَمَّا كَيْفَ يَبْدَأُ بِمَنْعَى حَالٍ وَ مُقْتَضَى الْحَالِ»؛

چه اگر شنونده، مُنکرِ گفتاری باشد، تأکید کلام به اندازه انکار شنونده ضرورت دارد و چنانچه انکار شنونده شدیدتر باشد، تأکید هم باید بیشتر باشد^(۲) و چون هر گفتار با گفتار دیگر متفاوت است و مقام هر گفتار هم، با مقام گفتار دیگر متفاوت، بنابراین، آن جا که کوتاه سخن گفتن مناسب است، درازگویی نامناسب خواهد بود و نیز سخن گفتن با انسان تیزهوش و زیرک، فرق می کند با سخن گفتن با شخص کمهوش.

این است که مقتضیات احوال اهمیت دارد و بررسی حال مخاطب ضرورت، چه بسا که یک عبارت در دو حالت و یا دو موقعیت مفهوم و معنایش تفاوت کند.

این است که می گویند: در بلاغت دو کلمه «مقال» و «مقام» اهمیت فراوانی دارد. علمای بلاغت ارتباط میان این دو کلمه را به دو عبارت مشهور که در واقع حکم شعار را دارد، بیان کرده اند.

عبارت اول یعنی: «لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ»^(۳) ناظر به معناست و این عبارت به ما می‌فهماند که دریافت معنی از مقال و گفتار، به چیزی ارتباط دارد که آن، مقام است یعنی مکانی و ظرفی که به اصطلاح «حَدَّثَ فِيهِ الْمَقَالُ» یعنی گفتار در آن مورد و موقعیت گفته شده است.

عبارت دوم، همان است که می‌گویند: «لِكُلِّ كَلِمَةٍ مَعَ صَاحِبَتِهَا مَقَامٌ» که ارتباط میان ظاهر کلمه و معنای لفظی آن را، برقرار می‌سازد و معنای کلمه را با دیگر کلمات مورد استعمال در یک عبارت، بر حسب مقام و موقعیت خاص روشن می‌سازد.^(۴)

ابن خلدون مغربی، متوفی به سال ۸۰۸ هجری که ثمره و نتیجه‌ی علوم بلاغی را فهم اعجاز قرآن دانسته و عقیده دارد که این گفتار آسمانی بالاترین مراتب سخن توأم با کمال است، از لحاظ انتخاب الفاظ و حسن تنظیم و ترکیب.^(۵)

در آغاز همین بحث گفته است:

«... و لِكُلِّ مَقَامٍ عِنْدَهُمْ مَقَالٌ تَخْتَصُّ بِهِ...»

یعنی برای هر مقامی گفتاری است که آن گفتار بدان مقام معین اختصاص دارد.

او برای روشن کردن مطلب گفته است: از نظر بلاغی میان عبارت «زَيْدٌ جَاءَنِي» با عبارت «جَاءَ نِي زَيْدٌ» تفاوت هست؛ زیرا در عبارت نخستین اهتمام گوینده، در درجه‌ی نخست به مسندالیه که «زید» است می‌باشد و نه به «آمدن» که مسند است، در صورتی که در عبارت دوم گوینده به «آمدن» یعنی مسند اهمیت بیشتری داده و نه به شخص زید «مسندالیه».

تقدم هر یک از اجزای جمله در نظر متکلم، از اهمیت بیشتری برخوردار است.

ابن خلدون برای توضیح گفتار مناسب مقام، سه جمله‌ی: «زَيْدٌ قَائِمٌ» و «إِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ» و «إِنَّ زَيْدًا لَقَائِمٌ» را مثال آورده و نتیجه گرفته است که جمله‌ی نخستین از تأکید خالی است و برای شنونده‌ای است که ذهن او از هرگونه تردیدی خالی باشد و جمله‌ی دوم که با حرف تأکید «إِنَّ» مُقَيَّد است در مورد کسی به کار می‌رود که تردیدی دارد و جمله‌ی سوم در مورد آن کس به کار می‌رود که منکر قیام زید است.

بنابراین جمله‌های به ظاهر هم معنی، به مناسبت مقام، در به کار بردن آنها تغییراتی داده شده و در هر مقام، به اقتضای حال به کار رفته است.

ابن خلدون برای توضیح بیشتر، مثال دیگری نیز آورده و گفته است:
«جاءنی الرَّجُلُ» با **«جاءنی رَجُلٌ»** بسیار تفاوت دارد، زیرا در عبارت نخستین، گوینده خواسته است بگوید مرد مشخص و معین نزد من آمد، ولی معنای عبارت دوم این است که «مردی نزد من آمد» که هیچ یک از مردان، همتای وی، نیست و به قول ابن خلدون **«إِنَّه رجلٌ لا یُعادلُهُ أحدٌ مِنَ الرِّجالِ»**.

در باب تفاوت‌های نهانی کلمات، پیش از ابن خلدون، دیگر بلاغیون هم چون امام عبدالقاهر جرجانی، متوفی به سال ۴۷۱ سخنانی گفته و در کتاب‌های خود مطالبی ذکر کرده‌اند مثلاً عبدالقاهر جرجانی در کتاب «دلائل الاعجاز» نوشته است: (۷)

يعقوب بن اسحاق كِندي (م. ۲۵۲هـ) فیلسوف معروف عرب، به ابوالعباس^۱ گفت: «در کلام عرب حشو و زوائد فراوان است. ابوالعباس می‌گوید: مثلاً در کجا؟ یعقوب بن اسحاق می‌گوید: در زبان عربی گاه گفته می‌شود: **«عبدالله قائمٌ»** و زمانی می‌گویند: **«إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ قائمٌ»** و بعضی اوقات هم می‌گویند: **«إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ لَقائمٌ»** و حال آن که ظاهراً هر سه عبارت به یک معناست و فقط الفاظ متکرر است.

ابوالعباس می‌گوید: چنین نیست! بلکه به علت اختلاف در لفظ، معانی عبارات نیز، متفاوت است، زیرا آن گاه که می‌گوییم: **«عبدالله قائمٌ»** اخبار است از قیام «عبدالله». و زمانی که می‌گوییم: **«إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ قائمٌ»** و عبارت را با **«إِنَّ»** حرف تأکید، مؤکد می‌کنیم، پاسخ است برای سوال سائلی که شک دارد. و هرگاه که عبارت را به صورت **«إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ لَقائمٌ»** بیان می‌کنیم، پاسخ است برای کسی که قیام عبدالله را منکر است.

«فَقَد تَكَرَّرَتِ الْاَلْفَاظُ لِتَكَرُّرِ الْمَعَانِي»

عبدالقاهر جرجانی نتیجه گرفته که استعمالات مختلف کلمات، از جهت دلالت بر معانی در یک درجه نیستند و با یکدیگر اختلاف دارند.

از ذکر این مقدمات، نتیجه می‌گیریم که بلاغت کلام آن است که علاوه بر فصیح بودن الفاظ و

۱. وَهُوَ إِمَّا تَعَلَّبَ أَوْ أَلْمَيَّرَدَ، وَكَانَا مُتَعَاَصِرِينَ أَوْ مُتَّفِقِينَ فِي الْكُنْيَةِ وَالْأَقْب.

وافی بودن کلمات برای مقصود گوینده، باید سخن مقتضای حال و مقام نیز باشد و آن جاکه کلام، اقتضای تفصیل و اطناب را دارد، کلام را مفضل بیاوریم، به عبارت دیگر، در هر مقام، خصوصیات آن مقام را در نظر داشته باشیم و به مقتضای آن عمل کنیم، به عبارت ساده‌تر حالت انکار مخاطب، اقتضای گفتار مؤکد می‌کند و تأکید کلام را ایجاد می‌کند و اگر در مخاطب حالت تردید و انکار ناشد، تأکید کلام، ضرورت ندارد، از آن رو است که گفته‌اند: «لِکُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ» یعنی هر مقامی گفتار خاص خود را می‌طلبد.^(۸)

پس از ذکر این مقدمات باید دید که معنا و ریشه‌ی بلاغت مَدَوْنِ عربی بر چه چیزهایی مبتنی است و زیربنای بلاغت عربی از چه چیزهایی درست شده است؟

پیدایش بلاغت در زبان عربی و فارسی

چون نخستین کتاب بلاغت فارسی در قرن پنجم هجری نوشته شده و بلاغت فارسی بر بلاغت عربی تکیه دارد و از آن مایه گرفته است، بنابراین دانستن مقدماتی در باب پیدایش علوم بلاغی عربی و فارسی و تدوین آن، ضرورت دارد.

در آغاز باید گفت که در شعر جاهلی عرب، اقسام مختلف تشبیه، مجاز، استعاره و دیگر فنون بلاغی وجود داشته و عرب جاهلی گفتار بلیغ را می‌شناخته و به آوردن کلام فصیح و بلیغ توانا بوده، که پیامبر اکرم «ص» پس از نزول آیاتی از قرآن مجید، آنان را به نظیره‌گویی فراخوانده و از آنان خواسته که نظیر آن کتابی بیاورند^۱ و نتوانستند و سپس از آنان خواست که ده سوره نظیر آن را بیاورند^۲ و فروماندند و سرانجام پیامبر اکرم مجدداً آنان را به مبارزه فراخواند و از آنان خواست که هم‌چون قرآن، از لحاظ نظم و ابداع، فقط یک سوره بیاورند^۳، که نتوانستند.

و نیز همین که جاحظ بصری متوفی به سال ۲۵۵ هجری، بابتی از کتاب «البيان و التبيين» خود را به کلام موزون اختصاص می‌دهد و کلام عرب را به پارچه‌های منقش رنگارنگ توصیف

۱. «قُلْ لَنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یاتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْاٰنِ لَایاتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا»

۲. «قُلْ فَاْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ...» بخشی از آیه ۱۳ هود

۳. «وَ اِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا عَلٰی فَاْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ...» سوره بقره/۲۳.

می‌کند و خطبای عرب را به زبان آوری می‌سناید^(۹)، دلیلی است بر این که شعرا و کُتاب و خطباء، فنون مختلف بلاغت را به کار می‌برده‌اند و به زیبایی و ظرافت سخن آشنا بوده‌اند. البته بدون این که مُصطلحاتی برای موضوعات مختلف وضع کنند.

و نیز تشکیل سُوَق عَکاظ در مکه و مسابقه دادن شعرا با یکدیگر و این که هر یک از شاعران می‌خواستند گوی سبقت را از آقران خود برابند و سخن فصیح‌تر و خوشایندتر بسرایند، دلیل دیگری است بر توجه عرب پیش از اسلام به فصاحت و بلاغت.

و نیز بسیاری از گفته‌های جاحظ دلالت می‌کند بر این که برای شاعران موازین و مقایسه وجود داشته؛ تا که شاعر شعر خود را بر آن‌ها تطبیق کند و شعرش مُهذَّب و مُنْفَح شود و مورد قبول واقع گردد و همین مقیاس‌ها و میزان هاست که در واقع مَبَادِیِ بلاغتِ عربی به شمار می‌آید.

پس از اسلام و نزول قرآن مجید و احادیث پیامبر اکرم، به جود کلام و زیبایی گفتار بیشتر توجه شد.

پیدایش فرقی گوناگون مذهبی و این که هر فرقه سعی می‌کرد که کلام بلیغ‌تر بگوید تا بدین وسیله بر فرقی دیگر تَفَوُّق جوید و افکار سیاسی و عقیدتی خود را بهتر بیان کند، از مسائلی است که در تدوین بلاغت عربی مؤثر بوده، چه متکلمان قرن دوم هجری برای پیروزی بر خصم، در زمینه‌ی بحث و مناظره، الفاظ گوناگونی را به کار می‌برده‌اند، هم‌چون واصل بن عطاء (م. ۱۳۲هـ) و بشر بن مُعتمر (م. ۲۱۰هـ).

جاحظ در کتاب «البيان والتبيين» بابی را به «بلاغة المتكلمين» اختصاص داده و از قول بشر بن المعتمر گفته است:

«و قَالَ يَتَّبِعِي لِمَتَكَلَّمٍ أَنْ يُعْرِفَ أَقْدَارَ الْمَعَانِي، وَ يُوَازِنُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ أَقْدَارِ السَّمْعِينَ وَ بَيْنَ أَقْدَارِ الْحَالَاتِ، فَيَجْعَلُ لِكُلِّ طَبَقَةٍ مِنْ ذَلِكَ كَلَامًا وَ لِكُلِّ حَالَةٍ مِنْ ذَلِكَ مَقَامًا...»^(۱۰)

که اگر خوب دقت شود می‌توان گفت که از گفته‌های بشر، تعریف بلاغت که مُطابقت کلام است با مقتضای حال و مقام، استنباط می‌شود.

و نیز رقابت و هم‌چشمی شعرا، در باب این که برای خلفا و امرا و وزرا، مدایح خوب بسرایند

وَصِلَه‌ی بهتر دریافت کنند، در پیدایش علم بلاغت بی تأثیر نبوده است. و نیز آنان که آثاری را از سریانی و هندی و یونانی و ایرانی به زبان عربی برگرداندند و میراث فرهنگی آن اقوام را به عربی ترجمه کردند، در تدوین علوم بلاغی مؤثر بودند. و به همین جهت است که جاحظ بصری متوفی به سال ۲۵۵ هجری توصیه می‌کند که هر کس بخواهد در علوم بلاغی، پیشرفت کند و به الفاظِ خوب و معانی عالی پی ببرد باید کتاب کاروند فارسبان را بخواند.

«وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْبَغَ فِي صِنَاعَةِ الْبِلَاغَةِ وَيَعْرِفَ الْعَرَبِ وَيَسْتَجِرَّ فِي اللِّغَةِ فَلْيُثْرَهُ كِتَابُ
کاروند^۱...» (۱۱)

این عبدالربّه اندلسی، متوفی به سال ۳۲۷ هجری، فصلی از کتاب «عقد الفرید» خود را به توقیعات عجم اختصاص داده است. (۱۲)

خلاصه این که شعر شاعران جاهلی عرب؛ و شعر و نثر عربی قرون اولیّه‌ی هجری و از همه مهم‌تر قرآن مجید که از منبع وحی الهی بر زبان مردی بزرگ و درس‌ناخوانده جاری شد، هم از عواملی است که در نشأت و تدوین بلاغت عربی مؤثر بوده است.

در واقع اگر بلاغت عربی (= بلاغت اسلامی) را به دریایی تشبیه کنیم، باید بگوییم که نهرهایی، از رودخانه‌های مختلف، بدین دریا سرازیر شده و از به هم پیوستن آنها بحر فیاض بلاغت عربی (= اسلامی) به وجود آمده که دارای فواید بس شگرفی است و تنها یک فایده‌ی آن، راه شناخت سخن خوب و درک کلام زیبا و از همه مهم‌تر شناخت اعجاز قرآن است.

ناگفته نماند که بلاغت عربی (= بلاغت اسلامی) در آغاز نشأت گرفته از بلاغت‌های مختلف است که در این میان بلاغت ایران (پیش از اسلام) و بلاغت یونان را نمی‌توان نادیده گرفت.

یعنی بلاغت مدّون عربی (= بلاغت اسلامی) از بلاغت فارسی (= ایران پیش از اسلام) و بلاغت یونانی نیز مایه ورشده و تکوین یافته است؛ زیرا بنا به گفته‌ی دکتر طه حسین در کنگره‌ی مستشرقان (یازدهم سپتامبر/ ۱۹۳۱) بلاغت عربی (= بلاغت اسلامی) به بلاغت یونانی مرتبط است و ارسطو تنها در فلسفه پیشگام نیست بلکه از جنبه‌ی مسائل بلاغی هم می‌توان ارسطو را از

۱. کاروند: تَكْوَنُ مِنْ كَلِمَتَيْنِ فَارِسِيَّتَيْنِ: «کار» و معناها: الصِنَاعَةُ و لا تَرَالُ هَذِهِ الْكَلِمَةُ مُشْتَمَلَةً إِلَى وَقْتِنَا هَذَا فِي الْعَامِيَةِ الْمَصْرِيَّةِ.
«وند» به معنی المدیح و الثناء.

پیشگامان دانست؛ زیرا دو کتاب «الخطابه» و «فن الشعر» ارسطو (که از سُرِیانی به عربی ترجمه شده بود)، در تدوین بلاغت عربی (بلاغت اسلامی) و تکوین آن تأثیر بسزائی داشت. کتاب «فن الشعر» ارسطو در کتاب «نقد الشعر» قُدّامه بن جعفر (م. ۳۳۷ هـ.) اثر خاصی داشته و قُدّامه در کتاب خود با توجه به کتاب ارسطو، موضوعات را مورد بحث قرار داده و حدّا کثر استفاده را از کتاب مزبور برده است.

و نیز کتاب «فن الشعر» ارسطو یا بهتر بگوییم «تلخیص ابن سینا از این کتاب» در آثار دو تن از علمای بلاغت عربی (بلاغت اسلامی) یعنی عبدالقاهر جرجانی و حازم قرطاجنی تأثیر فراوانی داشته است.

البته عبدالقاهر خود هیچ‌گونه اشاره‌ای به بهره‌ور شدنش از مُلَخَّص ابن سینا از کتاب «فن الشعر» ارسطو نمی‌کند ولی مطالعه کتابهای بلاغی عبدالقاهر (=دلائل الاعجاز - اسرار البلاغة) مسأله تأثیر پذیری را ثابت می‌کند و برای خواننده روشن می‌شود که عبدالقاهر جرجانی از تلخیص ابن سینا از کتاب «فن الشعر» ارسطو بهره‌مند شده است.

کتاب «الخطابه‌ی» ارسطو که در قرن سوم هجری به وسیله‌ی اسحاق بن حَنّین (۲۹۸ یا ۲۹۹) به عربی برگردانده شده دارای سه بخش است:

بخش نخست کتاب از قن خطابه و فایده و هدف و تعریف خطابه و اقسام آن (=خطابه‌های سیاسی-اجتماعی-قضایی) سخن گفته است و در بخش دوم، از عواطف و حالات انفعالی شنونده و یا به عبارت دیگر از مقتضای حال مخاطب و گفتاری که مناسب حال او باشد بحث کرده و در بخش سوم، از اسلوب و روشی که خطیب باید بدان روش، سخن براند تا سخنش در قلوب جایگزین شود و گفتارش آشکارا و واضح باشد و تعقید لفظی و معنوی نداشته باشد و کلامش آهنگین هم باشد بحث شده و در همین بخش، ارسطو فصلی را به زیبایی اسلوب در استیل، اختصاص داده و از روش‌هایی که می‌توان سخن را بدان آراست، بحث کرده و از اطناب و ایجاز هم در این بخش سخن گفته است^(۱۳).

ارسطو در کتاب «الخطابه» از سجع و صنعت از دواج و تساوی طولی اجزاء عبارت و دیگر مطالب مربوط به علوم بلاغی، سخن به میان آورده و توصیه کرده است، که در گفتار نباید به اغراق

سخن گفته شود، به طوری که شنونده معنای مورد نظر را در نیابد.

ارسطو در کتاب «الخطابه» از حقیقت، مجاز، استعاره، تشبیه، غلو، مقابله سخن گفته و چنانچه در این بخش از کتاب به خوبی دقت کنیم درمی یابیم که بخش سوم کتاب ارسطو، همان چیزی است که در عربی به بلاغت نامیده شد و مطالب بحث شده در این بخش، مطالبی است که ویژه‌ی زبان خاص و ملت مخصوصی نیست و انطباق آن با ادب یونانی و غیر یونانی، امکان دارد. روی همین اصول است که می‌گوییم ترجمه‌ی کتب ارسطو، در تدوین بلاغت عربی، تأثیری به‌سزا گذاشته و برخی از کتب بلاغی عربی (=بلاغی اسلامی) هم چون «نقد الشعر» قدامه بن جعفر و دو کتاب «دلایل الاعجاز» و «اسرار البلاغه» عبدالقاهر جرجانی و نیز کتاب «منهاج البلغاء و سراج الادباء» حازم قرطاجنی تحت تأثیر کتب ارسطو، نوشته شده است.^(۱۴)

اینک درباره‌ی تدوین بلاغت در زبان فارسی به اختصار بحث می‌کنیم:

شاعران فارسی زبان، از آغاز شعرسرایی به زبان فارسی در به کار بردن صنایع بدیعی، کوشش خاصی داشتند گو این که در شعر شاعران دوره‌ی نخستین یعنی دوره‌ی طاهریان، صفاریان تا اندازه‌ای، شعر از صنایع بدیعی خالی بود ولی به تدریج در اشعار رودکی و معاصران او صنایع بدیعی فراوان دیده می‌شود، مثلاً در باب شعر، رودکی در مدح امیرسامانی که گفته است:

آفرین و مدح سودآید همی گر به گنج اندر زبان آید همی

نظامی عروضی در چهار مقاله، ص ۵۴ درباره‌ی این شعر، اظهار نظر کرده و گفته است.

«اندر این بیت از محاسن، هفت صنعت است»

نظامی عروضی در کتاب خود از صنعت مطابق، متضاد، مردّف و مساوات و غذوبت و فصاحت و جزالت سخن گفته است و هدف او از مطابقت: آفرین و مدح است و مطابقت ظاهر است؛ زیرا شاعر از امیر چیزی می‌خواهد و هدف نظامی از متضادّ هم، دو کلمه‌ی «سود» و «زبان» است. شعر مردّف هم هست؛ زیرا ردیف «آید همی» در هر دو مصراع وجود دارد. لفظ و معنی هم برابر است پس صنعت مساوات هم در شعر هست. غذوبت و فصاحت و جزالت شعر هم آشکار است.

ولی اشکالی که بر سخن نظامی گرفته‌اند، این است که او سه صنعت نخستین را به لفظ صفت آورده و گفته است: مطابق، متضادّ، مردّف. چهار صنعت دیگر را به صیغه‌ی مصدری یعنی:

مساوات، غذوبت، فصاحت و جزالت، ذکر کرده است که بهتر بود اگر منظور نفسِ صنعت بود، همه را به صیغه‌ی مصدر می‌گفت.

نکته‌ی دیگر آن که فصاحت را یکی از صنایع شمردن، خالی از اشکال نیست؛ زیرا فصاحت از لوازم نظم و نثر است و نه صنعتی از صنایع^(۱۵).

خلاصه این که اشعار شاعران دوره‌های نخستین زبان فارسی، منتظم فنون بدیعی بوده و کتب بلاغی فارسی تألیف شده در قرن پنجم و ششم و هفتم هجری، برای فنون بدیعی و صنایع معنوی، از اشعار شاعران قرون چهارم و پنجم، شواهدی نیز آورده که این خود، دلیلی است بر این که شاعران فارسی زبان از فنون بلاغت در اشعار خود استفاده می‌کرده‌اند.^۱

ولی تا اواخر قرن پنجم هجری، کتابی در بلاغت فارسی نوشته نشده و اصطلاح خاصی وضع نگردیده است.^۲

پیش از کتاب «ترجمان البلاغه» محمد بن عمر رادویانی، درباره‌ی بلاغت فارسی کتابی نوشته نشده و اگر هم نوشته شده در دست نداریم، این است که بلاغت فارسی را با کتاب «ترجمان البلاغه» رادویانی آغاز می‌کنیم.

تا چندی پیش، برخی از محققان می‌پنداشتند که نخستین کتاب در بلاغت فارسی، کتاب «حدائق السحر» رشید و طواط است ولی زمانی که استاد احمد آتش در سال ۱۹۴۸م نسخه‌ی خطی کتاب «ترجمان البلاغه» را که به خط نسخ بود و در کتابخانه‌ی فاتح استانبول به دست آورد و در سال بعد هم به تصحیح و تحشیه و چاپ آن همت گماشت و بر آن، مقدمه‌ای هم نوشت، معلوم شد که نخستین کتاب موجود در بلاغت فارسی، «کتاب ترجمان البلاغه» محمد بن عمر رادویانی است.

۱. مثلاً رادویانی در ص ۲۹ ترجمان البلاغه، برای صنعت مطابقه و در ص ۸ از شعر دقیقی برای صنعت ترصیع از شعر رودکی و در ص ۲۲ برای صنعت مقتضب از شعر رودکی و در ص ۳۴ صنعت تضاد از شعر رودکی و در ص ۵۲ برای تشبیه شرطی، از شعر رودکی و در ص ۷۶ در صنعت مراعاة النظر، از شعر رودکی، و در ص ۷۸ در صنعت تجاهل العارف، از شعر رودکی و در ص ۹۴ و ۵۲ در صنعت استدراک، از شعر رودکی، مثال آورده است.

۲. برخی از فارسی زبانان برای بعضی از صنایع بدیعی در مقابل مصطلحات عربی، اصطلاحاتی وضع کرده‌اند، مثلاً در برابر صنعت «رَد العجز علی الصدر» مطابق و مصدر و در برابر «أَفْز» چیستان گفتند (۱۶) و برای صنعت سؤال و جواب پارسیان «معتبر» گفتند (۱۷).

کار استاد احمد آتش، از این لحاظ مهم بود که کتابی را که از آن فرخی شاعر می‌پنداشتند و یاقوت حموی هم در جلد ۱۹ صفحه ۲۹ معجم الأدباء، در شرح حال رشید و طواط، کتاب را به صراحت از فرخی دانسته و عبارت «... وَ لَهُ مِنْ التَّصَانِيفِ حَدَائِقِ السَّحْرِ فِي دَقَائِقِ الشَّعْرِ بِاللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ، أَلْفَةٌ لِأَبِي الْمُظْفَرِ خَوَارِزْمِشَاهِ وَ عَارِضٌ بِكِتَابِ تَرْجَمَانِ الْبَلَاغَةِ لِفَرَّخِيِّ الشَّاعِرِ الْفَارْسِيِّ...» نوشته و به صراحت گفته است که کتاب «ترجمان البلاغة» از آن فرخی، شاعر فارسی زبان است. و حاجی خلیفه هم در کتاب «کشف الظنون» صریحاً کتاب را از آن فرخی شاعر دانسته و در ص ۳۹۶ کشف الظنون چاپ استانبول گفته است:

«ترجمان البلاغة فارسی لفرخی الشاعر، جمع فيه صنایع البديعية»

ولی استاد احمد آتش ثابت کرد که نویسنده‌ی «ترجمان البلاغة» فرخی نیست، زیرا پیدا شدن نسخه‌ای که مؤلف در آغاز کتاب نامش را نوشته بود، مجالی برای شک و تردید باقی نگذاشت و مسلم شد که این کتاب، تصنیف محمد بن عمر رادویانی است.

نکته‌ی دیگری که ثابت می‌کند نویسنده‌ی کتاب، رادویانی است این است که در متن کتاب اشعاری به عنوان شاهد برای برخی از فنون بدیعی، از فرخی شاعر، آورده شده و چنانچه مؤلف کتاب، فرخی می‌بود، لازم بود که بگوید «وَمَنْ مِی‌گویم» و یا «این شعر مراست» همان‌طور که دیگران می‌گفته‌اند.^۱

خلاصه این که کتاب «ترجمان البلاغة» از رادویانی است. زیرا در آغاز نسخه‌ی موجود، عبارت «چنین گوید محمد بن عمر رادویانی...» آمده است و مثال‌هایی هم که از فرخی آمده به عنوان شخص غائب است نه مؤلف کتاب.

اهمیت تحقیق استاد احمد آتش در این است که ثابت کرد نخستین کتاب بلاغت فارسی «ترجمان البلاغة» رادویانی است و این نظریه که تطوّر بلاغت فارسی با تألیف کتاب «حدائق السحر» رشید و طواط آغاز می‌شود، نادرست است.

بنابراین تطوّر بلاغت فارسی را با کتاب «ترجمان البلاغة» رادویانی آغاز می‌کنیم.^۲

۱. مثلاً رشید و طواط آن جا که می‌خواهد از شعر خود مثال بیاورد می‌گوید:

«من می‌گویم» رک: حدائق السحر ص ۸۴ و بسیاری جاهای دیگر.

۲. در کتاب‌های نثری پیش از ترجمان البلاغة رادویانی، گه‌گاه به مسائل بلاغی و نقدی اشاراتی شده است مثل این

کتاب «ترجمان البلاغه» از یک مقدمه‌ی کوتاه و فهرستی که درباره‌ی ۷۳ فصل در محاسن کلام و فنون بلاغی است ترتیب یافته و به شرح هر یک از فنون بلاغی پرداخته است و با آن که عنوان هر فصل به عربی است و شاید نام‌گذاری کتاب به «ترجمان البلاغه» هم از این جهت باشد که قصد داشته، چیزی از بلاغت عربی ترجمه کند.

رادویانی، دنبال هر سر فصل که به عربی است، به زبان فارسی آن فن را تعریف کرده و معنای اصطلاح را به جمله‌ای یا جمله‌هایی بیان کرده و برای هر یک، از زبان فارسی مثال آورده و گاه نیز شواهدی از زبان عربی هم ذکر کرده است^۱ ولی بحث تحلیلی نکرده است.

رادویانی از فنون بدیعی بیشتر بحث کرده تا از تشبیه و استعاره و کنایه که جزء فنون بیانی به شمار می‌آیند. شواهد کتاب بیشتر از شعر است و چه خوب بود که نام کتاب را «ترجمان البلاغه فی الشعر» می‌گذاشت. در این کتاب رادویانی از فصاحت و بلاغت تعریف نکرده و آن‌ها را تقسیم بندی هم نکرده است، زیرا در قرن پنجم که کتاب ترجمان البلاغه نوشته شده، تقسیم‌بندی از علوم بلاغی صورت نگرفته و حد و مرز علوم بلاغی مشخص نشده است.

اساس و مایه‌ی کتاب «ترجمان البلاغه» رادویانی کتاب «محاسن الکلام» ابوالحسن نصرین الحسن المرغینانی است، بدین معنی که کتاب مزبور سرمنشقی برای رادویانی بوده است نه این که مطالب عیناً از محاسن الکلام گرفته شده باشد.

→

که نظامی عروضی در ص ۶۱ چهار مقاله در باب تطابق لفظ و معنی به طور ضمنی بحث کرده و عبارات موجز و مفید را خوب دانسته و به جمله‌ی «خَيْرُ الْكَلَامِ فَأَقْلُّ وَدَلُّ» استناد جسته و در همین بحث به طور غیرمستقیم دو قاعده بلاغی را بازگفته است:

۱- الفاظ برای بیان معانی است.

۲- ایجاز خوب است ولی دراز قوی بی‌حاصل خوش آیند نیست.

نظامی عروضی در صفحه‌ی ۲۸ کتاب چهار مقاله، در حکایت نهم از مقالات اول، از «ایجاز لفظ و اعجاز معنی» سخن گفته و در صفحه ۴۳ همان کتاب در مقاله دوم، آن جا که از شاعری سخن گفته اعتقاد دارد که شاعر باید «... معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه دهد».

شاید سخن نظامی همان سخنی باشد که قدامه بن جعفر در صفحه‌ی ۲۶ «نقد الشعر» گفته است: «إِنَّ الْقَوْلَ عِنْدِي أَحَدُ الْمَذْهَبِينَ وَهُوَ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ أَهْلُ الْفَهْمِ بِالشَّعْرِ وَ الشَّعْرَاءُ قَدِيمًا وَ قَدِ بَلَعْنِي عَنْ بَعْضِهِمْ أَنَّهُ قَالَ: أَحْسَنُ الشَّعْرِ أَكْثَبُهُ. كَذَا يَرَى فِلسَفةَ الْيُونَانِيِّينَ فِي الشَّعْرِ عَلَى مَذْهَبِ لَعْنَتِهِمْ...»

۱. برای نمونه رجوع شود به صص ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ ترجمان البلاغه

رادویانی خود در صفحات ۳ و ۴ خطبه الکتاب گفته است که عامه باب‌های این کتاب، بر ترتیب فصول «محاسن الکلام» خواجه امام نصر بن الحسن (رضی الله عنه) نهاده و از تفسیر وی به مثال گرفتیم.

همان‌طور که گفتم رادویانی، در تعریفات کتاب خود، از کتاب «محاسن الکلام» مرغینانی استفاده کرد، و ادعا نکرده که در این کار مُبتکر است، در صورتی که رشید و طواط نویسنده‌ی کتاب «حدائق السحر فی دقائق الشعر» با این که در بیشتر تعریفات از کتاب «ترجمان البلاغه» استفاده کرده و مثال‌هایی از آن کتاب را در تألیف خود آورده، مع ذلك ادعا کرده است که «... شواهد آن کتاب را پس ناخوش دیدم...»^۱

در کتاب «حدائق السحر» رشید و طواط با آن که برخی از مطالب، از کتاب «ترجمان البلاغه» رادویانی اقتباس شده ولی در این باره سخنی به‌میان نیامده است، در صورتی که رادویانی با آن که برای نخستین بار، به زبان فارسی، در باب فنون بلاغی کتاب نوشته و مثال‌ها را با کوشش خود گردآورده مع ذلك از کتاب «محاسن الکلام» مرغینانی که از او پیروی کرده، اسم می‌برد.

روی هم رفته، از مقدمه‌ی کتاب «ترجمان البلاغه» چنین استنباط می‌شود که رادویانی کلمه‌ی صناعت را با بلاغت مترادف دانسته و فنون صنعت بدیع را از اجناس بلاغت شمرده است.^۲ رادویانی، در ترجمان البلاغه، مباحث تشبیه و استعاره و دیگر مباحث نظیر آن را که بعدها موضوع علم بیان شده و صنعت التفات و دیگر مباحث نظیر آن که از موضوعات علم معانی است، در میان صنایع بدیع آورده و هم‌چنین صنعت تجنیس و قلب و مطابقه و دیگر صنایع را که جزو صنایع بدیعی است، به صراحت از مباحث بلاغت شمرده به طوری که در مجموع می‌توان گفت که در نظر او صنایع بدیعی با دیگر مباحث بلاغی چندان تفاوتی نداشته است.

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به «حدائق السحر فی دقائق الشعر» به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، چاپخانه‌ی مجلس، مقدمه‌ی مؤلف صفحه‌ی ۱.
 ۲. در صفحات ۲ و ۳ مقدمه نوشته است: «... چنین گوید: محمد بن عمر الرادویانی... هر روزگاری را اندر شرح بلاغت و بیان حل صناعت... اندر دانستن اجناس بلاغت و اقسام صناعت...»

کتاب حدائق السحر فی دقائق الشعر

نویسنده‌ی کتاب، رشید الدین محمد عمر بن کاتب بلخی، معروف به: وطواط متوفی به سال ۵۷۳ هجری است.^۱ وطواط کتاب را در روزگار ایل ارسلان (۵۵۱-۵۶۸ هـ) تألیف کرد. البته اُتسز پدر ایل ارسلان او را وادار به نوشتن کتاب کرده بود ولی رشید وطواط در روزگار اتسز فرصتی برای نوشتن کتاب نیافت و در روزگار پسر اتسز- ایل ارسلان بن اتسز- کتاب تمام شد و از اتسز به دعای «نور اللّه مضجعه» یاد کرد.

کتاب مزبور، علاوه بر این که از امهات کتب بلاغت فارسی شمرده می‌شود و جزو کتب نخستین است، در فنون بدیعی و صنایع شعری نوشته شده، از این جهت نیز کتاب مهم است که متضمن فوائد ادبی و اطلاعات تاریخی فراوانی است و در بردارنده‌ی اشعار شاعرانی است که در دیگر کتب ذکری از آنان به میان نیامده است. علاوه بر این‌ها رشید و طواط در برخی از موارد به نقّادی پرداخته و درباره‌ی شعر شاعران، اظهار عقیده کرده است.

شادروان عباس اقبال، در مقدمه‌ای که بر کتاب «حدائق السحر» نوشته در صفحه‌ی «سا» گفته است که «...قریب به یقین است که تقلید، از کتاب عربی یا فارسی نیست ولی به یقین می‌توان گفت که چنین نیست، زیرا علاوه بر این که و طواط از کتاب «ترجمان البلاغه» رادویانی بهره جسته، از کتاب‌های بلاغت عربی هم چون «البدیع» ابن حُقر و شیوه‌ی او استفاده کرده و به کتاب «الصناعتین» ابوهلال عسکری متوفی به سال ۳۹۵ هجری توجه داشته و بسیاری از مثال‌های کتاب «البدیع» و کتاب «الصناعتین» در کتاب «حدائق السحر» هم یافت می‌شود.^۲

در عین حال از تأثیر کتاب «حدائق السحر» در کتب بلاغی پس از وطواط هم نمی‌توان صرف‌نظر کرد زیرا مثلاً امام فخررازی، متوفی به سال ۶۰۶ هجری، بسیاری از مثال‌های عربی

۱. برای آگاهی از شرح حال رشیدالدین و طواط به مآخذ زیر مراجعه شود:

۱- معجم الادباء ج ۱۹ از صفحه ۲۹ به بعد.

۲- لباب الالباب ۸۰/۹

۳- تذکره الشعراء ص ۸۷

۴- تاریخ جهانگشا ج ۱۸/۲

۲. رجوع شود به حدائق السحر، صص ۱۲ و ۳۸ و نیز الصناعتین ص ۳۳۸ و البدیع ص ۵۸

کتاب «حدائق السحر» را در کتاب «نهایة الایجاز فی درایة الاعجاز» خود آورده و به قول دکتر شوقی ضیف «... وَ تَرَى الفخر الرازی ینقل عنه الامثلة العربیه مع الالوان البديعیة...»^۱ فخر رازی در باب «تضمین المزدوج» و «ترصیع» و «مراعاة النظیر» و «الجمع و التفریق و التقسیم» و دیگر مسائل بلاغی، مطالبی از کتاب «حدائق السحر» نقل کرده است. ویژگی کتاب «حدائق السحر» این است که در برخی از تعاریف کتاب مزبور، جنبه‌های نقدی مشاهده می‌شود و کتاب «ترجمان البلاغه» رادویانی از چنین خصوصیتی برخوردار نیست مثلاً وطواط در باب «التشبیهات» گفته است:

تشبیه اشیا به چیزهای خیالی که وجود خارجی ندارند و در خیال و وهم موجود است مثل این که انگشت (زغال مشتعل) را به دریای مشکین که امواجش زرین باشد، تشبیه کنید، هم چون تشبیهات ازرقی، پسندیده و نیکو نمی‌باشد.

این مسأله نشان می‌دهد که وطواط تنها به شرح و تعریف فنون بلاغی نپرداخته، بلکه گه‌گاه به نقد و تحلیل هم توجه کرده است.^۲

یا مثلاً در صنعت «ابداع»، وطواط اظهار عقیده کرده و گفته است:

«من می‌گویم که این، از جمله‌ی صنعت نیست» زیرا کلام عقلا و فضلا، خواه منثور و خواه منظوم، باید براین گونه باشد و اگر چنین نباشد که جزء کلام عوام به شمار آید. (رک: حدائق السحر ص ۸۳)

وطواط، از کتب بلاغت عربی، که از اعجاز قرآن بحث کرده، آگاه بوده، زیرا در بحث از تشبیه مطلق گفته است: (رک: حدائق السحر ۴۳)

علی بن عیسی صاحب کتاب «اشتقاق» در اعجاز قرآن کتابی نوشته که در آن، همه‌ی تشبیهات موجود در قرآن را مورد بحث قرار داده است^۳ و نیز در بحث از سجع به تقلید آنان که در

۱. البلاغه تطوّر و تاریخ، ص ۲۷۵.

۲. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: حدائق السحر ص ۴۲.

۳. ناگفته نماند که علی بن عیسی، در کتاب مزبور از تشبیه بحث کرده ولی چنین یست که «همه تشبیهات، موجود در قرآن را مورد بحث قرار داده باشد. آن کس که از همه‌ی تشبیهات قرآن، بحث کرده، ابن ناقیا بغدادی است (متوفی به سال ۴۵۸ هـ) که در کتاب «الجمان فی تشبیهات القرآن» تشبیهات قرآنی را مورد بحث قرار داده است.

باب اعجاز قرآن کتاب نوشته‌اند^۱، و طواط هم گفته است:

«آخر آیات قرآن را اسجاع نشاید گفت، فواصل باید گفت...» رک حدائق السحر، ص ۱۴، عجیب است که رشیدالدین و طواط، در مقدمه‌ی کتابش «آیات شواهد کتاب ترجمان البلاغه» را بس ناخوش می‌یابد» و آنها را از «انواع زلل و اصناف خلیل خالی نمی‌بیند»

ولی با وجود این، در حدود چهل بیت از اشعار «ترجمان البلاغه» را و طواط نیز به‌عنوان شاهد مثال در کتابش می‌آورد.

رک: ترجمان البلاغه، ص ۸ و حدائق السحر، ص ۴ و نیز رجوع شود به صفحات ۸۲ و ۵۳ ترجمان البلاغه و صفحات ۳۸ و ۴۸ حدائق السحر.

اشعاری که در هر دو کتاب به‌عنوان شاهد مثال آمده است، فراوان می‌باشد^۲. البته در نقل برخی از اشعار در دو کتاب، اندک اختلافی هم مشاهده می‌شود.

رک حدائق السحر، ص ۷۰ و ترجمان البلاغه، ص ۹۹.

و طواط در نام‌گذاری برخی از فنون بدیعی با رادویانی، اختلاف نظر دارد^۳ و این خود یک امر طبیعی است؛ زیرا در روزگار رادویانی - که مقدم بر و طواط بوده است - برخی از مصطلحات بلاغت وجود نداشتند و در روزگار بعد و مثلاً در قرن ششم هجری، برخی از مصطلحات بلاغی، پیدا شده است.

کتاب «حدائق السحر» رشیدالدین و طواط با آن که فارسی است ولی چون فنون بلاغی میان دو زبان مشترک است، او برای هر صنعت از هر دو زبان شواهد و امثله آورده است، بدین معنی که نخست از قرآن مجید و سپس از حدیث نبی اکرم و از آن پس از آثار خلفای راشدین و صحابه و آن گاه از سخنوران و بلغاء عرب و از بی آن‌ها از نثر فارسی مثال می‌آورد و پس از پایان مثال‌های نثر، به ذکر مثال‌های نظم عربی و فارسی می‌پردازد.

۱. علی بن عیسی الزمّانی در ص ۹۷ «ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن» گفته است: «الفواصل حروف متشاکل فی المقاطع توجب حسن افهام المعانی الفواصل بلاغه و الاسجاع عیب» با قلابی هم در ص ۵۷ کتاب «اعجاز القرآن».

۲. جای بسی شگفتی است که و طواط در آغاز کتاب گفته «امثله و شواهد رادویانی متکلف است» ولی خود برخی از آن‌ها را نقل کرده است.

۳. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به مقاله‌ی «بلاغت فارسی» نوشته‌ی دکتر سید محمد علوی مقدم در مجله دانشکده ادبیات مشهد شماره سوم سال چهاردهم پاییز ۱۳۵۷ صفحات ۶۱۴ و ۶۱۵.

متأسفانه در این کتاب نظم منطقی وجود ندارد یعنی مؤلف از صنایع مربوط به شعر هم چون «ردّ الصدر علی العجز» و یا صنایع مشترک میان نظم و نثر و یا صنعت مربوط به نثر را جداگانه بحث نکرده ولی تمام صنایع را تعریف کرده و در آغاز نام صنعت را به عربی و سپس ترجمه‌ی فارسی آن را گفته و سپس مثال آورده است.

تعریفات در کتاب «حدائق السحر» همه منطقی است یعنی جامع و مانع است و همه با عبارات فصیح و بلیغ بیان شده و نظم کلام استوار است و عبارات در نهایت ایجاز است، هر چند که در نام‌گذاری کتاب تسامح شده و با آن که در مقدمه کتاب، تصریح شده که این کتاب در محاسن نظم و نثر است ولی باز هم در ذیل همان مقدمه، نام کتاب را «حدائق السحر فی دقائق الشعر» نامیده و شاید هم بتوان گفت اولاً در تسمیه و نام‌گذاری جامعیت و مانعیت ضرورت ندارد و ثانیاً در نزد قدما در فنون سخن به شعر بیشتر اهمیت می‌دادند تا به نثر، و سخن سنجی شعر بیشتر مورد بحث قرار می‌گرفت.

۳- المعجم فی معاییر اشعار العجم

در اوائل قرن هفتم هجری، سومین کتاب با ارزش در علوم بلاغی به اسم «المعجم فی معاییر اشعار العجم» توسط شمس قیس رازی نوشته شد. شمس قیس، کتاب مزبور را به تقلید از کتاب «حدائق السحر» رشید وطواط نوشت، زیرا شمس قیس در طرح کتاب خویش از رشید وطواط تقلید کرده و هم‌چون او قواعد بلاغی را به دو زبان فارسی و عربی نوشته و از عربی و فارسی مثال آورده و نکات و امثال و مطالب در هر دو کتاب، تقریباً یکی است و بعید به نظر می‌رسد که از باب توارد خاطر باشد.^۱

۱. رک: مبحث استعاره در المعجم و حدائق السحر.

مستابع و مأخذ

۱. السيد المرحوم احمد الهاشمی، جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البديع، الطبعة الثالثة عشرة مصر ۱۳۸۳ هـ = ۱۹۶۳ م ص ۳۲.
۲. عبدالکریم الخطیب، الاعجاز فی دراسات السابقین الكتاب الاول، بیروت دارالمعرفة، الطبعة الثانية ۱۹۷۵ م هـ ص ۲۹۱.
۳. اول من قال ذلك طرفة بن العبد فی شعرٍ يعتذر فيه الي عمرو بن هند تصدق علی هداک الملیک فان لكل مقام مقالاً رک: ابوطالب، المفضل بن سلمه بن عاصم، متوفی به سال ۲۹۱ هـ الفاجر. تحقیق عبدالعظیم الطحاوی- محمد علی النجار ۱۹۶۰ م ۱۳۸۰ هـ . وزارة الثقافة و الإرشاد القوص، مصر ص ۳۱۴.
۴. دکتر تمام حسان، «اللغة العربية معناها و مناهها»، صص ۲۱۱۸.
۵. اصل سخن ابن خلدون در مقدمه صفحه ۵۵۳ چنین است: «وَ اعْلَمْ أَنَّ ثَمْرَةَ هَذَا الْفَنِّ اَتَمَّاهِ فِي فَهْمِ اعْجَازِ الْقُرْآنِ».
۶. مأخذ سابق ص ۵۵۳.
۷. عبدالقاهر جرجانی- دلائل الاعجاز فی علم المعانی، تحقیق از شیخ محمد عبده، بمکتبة القاهرة، ۱۳۸۱ هـ ص ۲۰۱.
۸. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: دکتر علوی مقدم، دکتر رضا اشرف زاده معانی و بیان، تهران ۱۳۷۶ ش صص ۲۶ و ۲۷ انتشارات سمت.
۹. ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ، البیان و التبيين، تحقیق و شرح از عبدالسلام محمد هارونی، بمکتبته الخانجی، مصر، ج ۱ صص ۲۲۷ و ۲۲۲ و ۳۰۶.
۱۰. مأخذ سابق ۱۳۸/۱ و ۱۳۹.
۱۱. مأخذ پیشین ۱۴/۳.
۱۲. رک: ابوعمر احمد بن محمد بن محمد بن عبدربه اندلسی، العقد الفرید، تصحیح و شرح از احمد امین، احمد الرین، ابراهیم الابیازی، مکتبة النهضة المصرية ۱۹۶۲ م ج ۴ ص ۲۲۲.
۱۳. رک: الخطابه، ترجمه عربی قدیم منسوب به: اسحاق بن حنین، تحقیق و تعلیق از عبدالرحمن بدوی، مصر ۱۹۵۹ م صص ۱۸۵ و ۲۰۰ و ۲۱۸.
۱۴. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مقاله، تأثیر دو کتاب ارسطو در بلاغت عربی، دکتر محمد علوی مقدم، کیهان اندیشه، ش ۲۰، مهر و آبان ۱۳۶۷ صص ۱۱۴ تا ۱۲۱.
۱۵. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به پاورقی چهار مقاله، تعلیقات علامه قزوینی، ص ۱۷۳.
۱۶. رک: حدائق السحر، ص ۷۰ و ۷۱.
۱۷. مأخذ سابق، ۵۹.